

عدالت اجتماعی

تعجب می‌کردیم !

تعجب می‌کردیم که چرا یک نفر، ده نفر، هزار نفر، یک میلیون نفر و چندین میلیون نفر روز بروز فقیرتر، بیچاره‌تر، بدبخت‌تر، مفلوک‌تر می‌شدند، لباسشان ژنده‌تر، رنگشان زردتر، بنیه ضعیف‌تر و خانه و اطاقشان از لوازم زندگی تهی‌تر می‌شد.

کسانی که یک وقتی يك الاغ، دو رأس گاو، یکی دوتا بزومیش، قالی و گلیم و لباس و ظرف و سماور داشتند و زنهایشان گوشواره طلا و دستبند طلا خریده و پس انداز خود را بصورت لیره و اشرفی و سکه‌های زر بجای حساب پس انداز بدست و گردن خود بسته بودند کارشان بجائی رسیده بود که دیگر هیچکدام را نداشتند نه تنها اینها را نداشتند بلکه بچه‌های خود را نیز از دست داده بودند و در اثر نداشتن طبیب و دارو از این نعمت و خوشی هم محروم شدند این يك طرف اجتماع بود.

در طرف دیگر اجتماع، یعنی در مقابل آن هزارها و ملیونها! يك نفر، ده نفر یا هزار نفر دیده می‌شد که بیست سال قبل از آن چیزی نداشته‌اند، روز بروز غنی‌تر پولدارتر؛ اثاثه خانه‌شان بیشتر شده چند پارچه دهات گران بها در فلان نقطه پیدا کردند، مقداری دلار و لیره و فرانک هم در بانکهای خارجی اندوختند.

تجمل زندگی آنان دائماً رو به فزونی رفت ، اتوموبیلهای رنگارنگ در تهران و شهرستانها راه انداختند . بچه‌ها را هر هفته و هر ماه با بلیط‌های دوسره بارویا و امریکا فرستادند، چه کردند... چه کردند..

آیا این وضع قابل دوام بود که در یکطرف افراد معدودی دهات شش‌دانگ را بعشق تفریح شبها و خوشگذرانی ایام تعطیل از دست خرده مالک در آورد . و از نظر تولید کشاورزی مسلوب‌المفعه گذارده در طرف دیگر افراد بیشماری در همان دهات از هستی ساقط شده در چهل خانوار يك‌ديگك نداشته باشند ؟

که معدودی برای سکونت هر دو نفر زن و شوهر عقیم باغات و عمارات گوناگون اختصاص داده عده‌ای هم با فرزندان قد و نیم‌قد و کوتاه و بلند يك یا دو خانوار در يك اطاق زندگی کنند .

که از طرفی افراد انگشت شماری هر يك چندین مقام و منصب را قبضه کرده و از طرف دیگر عده بیشماری با وجود علم و اطلاع و شایستگی و استعداد بیکار و سرگردان باشند .

که یکدسته بار خود را بسته و پیوسته از قیمت طلا و نرخ اسعار خارجی گفتگو کنند و برای مصرف سرمایه‌های سرشار خود در صدد مهاجرت بارویا و آمریکا بر آیند گروهی هم از تنگی عرصه و تهیدستی بامید اجرت بمرکز مهاجرت کرده در جستجوی کار فرسخها پیاده بیایند و بر خلاف خوابهای شیرین باتلخکامی این دروآن در بزنند و مایوس و پیریشان باشند.

که آنها آنچه را لازم ندارند گران بخرند و اینها هر چه را لازم دارند ارزان بفروشند!؟

همگی این تضاد زندگی و این دو قطب خطر ناك را میدیدیم و کسی فکر نمی‌کرد که تعادلی در میان آنها و تناسبی در میان جامعه بوجود بیاورد و افراد سطحی تصور میکردند که همه جای دنیا اینطور است و این فقر و ثروت بی‌جا طبیعی و جزو حیات اجتماعی است .

کسی فکر نمی کرد که هر دو تصنعی است ، فکر نمی کرد که هر دو مولود تشکیلات غلط اجتماعی است خیال میکردند ثروت اینها همه بر اثر لیاقت و نکبت و بدبختی آنها همه نتیجه بی لیاقتی است.

کسی فکر نمی کرد؛ در کشوری که توصیه های شخصی حکمفرمای امور شود استعداد و لیاقت از اثر می افتد.

کسی متوجه نبود که یکی از مهمترین خطرات در راه بقای يك جامعه ، در راه بقای يك طبقه، وجود عده زیاد افرادیست که در مراتب تکاملی پست تری از سایرین باقیمانده و نتوانسته اند بقدر سهم خود در تکامل عمومی اجتماع خویش، در تکامل عمومی صنف و طبقه خویش شرکت جویند .

کسی باین فکرها نبود، روز بروز با اقلیت غنی سبک تر و باراکثریت فقیر سنگین تر میشد و لحظه به لحظه ماشین بدون ترمزی که هر کوپ هر دو دسته بود در سرازیری خطرناک بر سرعت خود می افزود و به پرتگاه و سقوط نزدیک تر میشد .

چراغ خاموش بود و آسیاب می چرخید ، یکدسته قوس صعودی را بطرف تجمل و خوشگذرانی و دسته هائی قوس نزولی را بسوی سختی و بدبختی در پیش گرفته و هر دو بر یک مر کب افسار گسیخته دور برداشته بودند .

این تضاد زندگی دو طبقه هر لحظه نزدیک تر و قوی تر میشد و مغزهای متفکر و دماغهای نورانی باین حقیقت تلخ توجه نداشتند و برای بر طرف ساختن این افراط و تفریط قدمی برنداشتند و نشان ندادند که چگونه و از کجا قدم اول برای رفع این بحران اجتماعی برداشته شود و نگذارند که بغض و کینه طبقات نسبت بیکدیگر پیوسته تقویت شود و کشور را دچار زحمت کند .

بدیهی است همانطور که تاریخ نشان داده است هر گاه اقلیت جامعه ای مزایای زندگی را منحصر بخود ساخته و اکثریت را از حداقل محروم داشته با آتشی که خود آفرخته سوخته و مسیر حیات سیاسی و اجتماعی جامعه را تغییر داده است . خوشبختانه تداوم پادشاهانه نطفه این خطر را در جنین ساقط کرد و جهاد تاریخی

علیه افراط و تفریط ظلم و تعدی وارد مرحله عملی شد و مسیر مرکبی را که بطرف سرازیری و سقوط دور برداشته بود تغییر داد.

در مقاله‌ای که تحت عنوان عدالت اجتماعی بقلم آقای سید محمد تقی طباطبائی در شماره قبل درج گردید پیرامون همین تضاد افراط و تفریط عموماً و نسبت به طبقه سردفتران خصوصاً بحث شده بود.

نویسنده مقاله معتقد است که همه ما یحتاج از نفت و قند و چای، غله و قماش و کتاب و دارو و ماشین آلات کشاورزی و دادوستد و رهن و ارتها و عروق حیاتی و عوامل اقتصادی کشور مستقیماً در این مؤسسات تمرکز یافته و این مؤسسات و بانکهای وابسته بدولت ثبت اسناد معاملات خود را تیول چند دفترخانه کرده و تحت تأثیر عواملی از قبیل توصیه و تشبث بدون رعایت اعتدال و نوبت با چند نفر در میان گذاشته و اکثریت دفاتر را از حقوق و مرجعیتی که دارند برخلاف حق و عدالت محروم کرده اند.

در صورتیکه نوردولت باید خورشیدوار به پیرو جوان و خرد و کلان یکسان بتابد و در تابش بر کاخ و کلبه یک نواخت باشد اقتضا داشت نه اینکه صرفاً برای پر کردن جیب بعضی تمام دلائل راجحان بعضی دیگر را نادیده گرفته و از ده قدمی دستگاه خودکار را بدورترین شعاع مؤسسه بفرستند و در این کار بدون رعایت نوبت و عدالت آنقدر افراط کنند که از حریم و لافاه صرفه و صلاح دوستی و بستگی تجاوز کنند.

وقتیکه میگوئیم دولت مقصود این نیست که در این مورد هیئت دولت قصور یا تقصیری کرده است دولت نمی‌تواند و نباید تمام جزئیات را مستقیماً تصدی کند. هیچ رئیس و زمامداری هر قدر دانا و توانا و برگزیده و یکتا باشد شخصاً و بمباشرت مستقیم خویش از عهده انجام کلیه امور بر نمی‌آید و خواه و ناخواه بایستی عمالی داشته باشد و موفقیت خود را گروگان عمل آنان قرار دهد.

وقتیکه پرچمدار نهضت نوین مقاصد عالی خود را بیان کرده و خط مشی اجتماعی را نشان داده بر عهده عمال این مؤسسات است که اقلیتی را بناحق زیاده

از حد بر خوردار و اکثریتی را بدون علت معقول بی بهره نکنند.

یکی از مفاهیم منشور ششگانه این است که هیچ قوه‌ئی مجاز نیست از قدرت گذرانی که گردش روزگار بآن تفویض کرده است بیش از آنچه که وظیفه دارد استفاده کند و هیچ یک از افراد منتسب باین دستگاه نباید مجذوب تمایلاتی شده بآتش افراط و تفریط دامن بزنند و با حربه خیر اندیشی نان یک‌عده ذیحق را بدهان چند نفر بی‌حق فرو کنند و با فقیر شدن طبقات متوسط ملتی را از بهترین عناصر ثبات ملی خویش محروم سازد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی